

مدافعين استعمار نوين

چهارمين تفسير از نامه سرگشاده كميته مركزي حزب كمونيست اتحاد شوروي

هيئت تحريريه روزنامه "ژن مين ژيبانو" (مردم)
هيئت تحريريه مجله "خون چي" (پرچم سرخ)
(22 اكتوبر سال 1963)

اداره نشرات زبانهاي خارجي
پكن 1964

پس از دومين جنگ جهاني توفان انقلاب عظيمي در مناطق آسيا ، آفريقا و آمريكاي لاتين بر پا شده است . بيش از 50 کشور آسیايي و آفريقايي استقلال خود را اعلام کرده و چهار کشور يعني چين ، ويتنام ، کره و کوبا در راه سوسياليزم گام نهاده اند ، در سيماي آسيا ، آفريقا و آمريكاي لاتين تغييرات بزرگي پيدا شده است . اگر پس از نخستين جنگ جهاني انقلاب و مستعمرات و نيمه مستعمرات در نتيجه سرکوب امپرياليزم و نوکراتش دچار شکست جدي گرديد ولي پس از دومين جنگ جهاني وضع بکلي دگرگون شده است . امپرياليستها ديگر بهيچوجه نتوانستند حريق پر دامنه نهضت آزاديبخش ملي را خاموش سازند . سيستم استعماري کهن امپرياليزم بسرعت رو بتلاشي گذاشت و پشت جبهه امپرياليزم به جبهه مقدم پرجوش و خروش مبارزه عليه امپرياليزم ميدل گرديد . دربرخي نقاط سلطه امپرياليزم بر مستعمرات و کشورهاي وابسته و ازگون گرديد و دربرخي ديگر از کشورها ضربات سنگيني بدان وارد آمد که آنرا متزلزل و بحال اضمحلال انداخت و اين نيز ناچار سلطه امپرياليزم را در خود کشور تضعيف و ناپايدار ساخت .

پيروزي هاي انقلاب خلقهاي آسيا ، آفريقا و آمريكاي لاتين و تشکيل اردوگاه سوسياليستي با يکديگر هم آواز گشته و آهنگ مارش ظفر نمون دوران مارا مينوازند .

توفان انقلاب خلقهاي آسيا ، آفريقا و آمريكاي لاتين ايجاب ميکند که کليه نيروهاي سياسي جهان کنوني موضع خود را معلوم سازند . در مقابل چين توفان انقلابي عظيم امپرياليست ها و استعمار گران از ترس بر خود ميلرزند و خلقهاي انقلابي سراسر جهان با هلهله و شادي کف ميزنند . امپرياليستها و استعمار گران ميگويند : " اين بسيار بسيار بداست " . اما خلقهاي انقلابي سراسر جهان ميگويند : " اين بسيار بسيار خوب است " . امپرياليستها و استعمار گران ميگويند : " اين شورش است و مجاز نيست " ، اما خلقهاي انقلابي سراسر جهان اظهار ميدارند : " اين انقلاب است و حق مردم است . اين جريان تاريخي است که هيچکس قادر نيست از آن جلوگيري نمايد " .

اتحاد کدام موضع در برابر اين حاد ترين مسئله در صحنه سياسي جهان کنوني يکي از مرزهاي مهم بين مارکسيست – لنينيست ها و رويزونيستهاي معاصر است . مارکسيست – لنينيستها با پايداري در صف ملل ستمديده قرار داشته از نهضت آزاديبخش ملي فعالانه پشتياني ميکنند . رويزونيستهاي معاصر در واقع در صف امپرياليستها و استعمار گران قرار ميگيرند و با توسل به هر وسيله اي جنبش آزاديبخش ملي را نفي کرده و عليه آن اقدام مينمايند .

رهبران حزب کمونيست اتحاد شوروي درگفتار هنوز جسارت ندارند نقاب پشتيباني از نهضت آزاديبخش ملي را بکلي دور اندازند ، گاهي آنها بنا بر منافع خود براي ظاهر سازي باين يا آن ژست هاي زيبا توسل ميجويند ولي اگر جهات عمده مسئله در نظر گرفته شود و طبق يك سلسله نقطه نظرهاي که آنها طی سالهاي اخير تبليغ کرده و ميکنند و برحسب يکسلسله سياستهاي متخذه آنان قضاوت شود آنوقت معلوم ميشود که آنها نسبت به مبارزه آزاديبخش ملل ستمديده آسيا ، آفريقا و آمريكاي لاتين روش غير فعال ، تحقير آميز و منفي را اتخاذ نموده اند و بصورت مدافع استعمار نوين درآمده اند .

کميته مركزي حزب کمونيست اتحاد شوروي در نامه سرگشاده 14 ژانويه خود و همچنين رفقاي حزب کمونيست اتحاد شوروي در بسياري از مقالات و ويانات خود با تمام نيرو کوشش کرده اند که نظرات نادرست خود را در مسئه چنیش آزاديبخش ملي تجربه کنند و بحزب کمونيست چين حمله نمايند . ولي تمام اينها تنها موضع ضد مارکسيستي – لنينيستي و ضد انقلابي رهبري حزب کمونيست اتحاد شوروي را بر اين مسئله باز هم بيشتتر ثابت کرده است .

اکنون بگذار " تشوري و عمل رهبري حزب کمونيست اتحاد شوروي را در مسئله نهضت آزاديبخش ملي مورد مطالعه و بررسي قرار دهيم . "

لغو وظیفه مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار

در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین جنبش آزادیبخش ملی به پیروزی های عظیمی که دارای اهمیت تاریخی میباشد نائل آمده است. این نکته را هیچکسی نمیتواند انکار کند. ولی آیا میتوان گفت وظیفه خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار و عمال شان به پایان رسیده است؟ بنظر ما نمیتوان چنین گفت. این وظیفه مبارزه هنوز هم از پایان خود خیلی فاصله دارد.

ولی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره این ادعا را شایع میکنند که گویا در جهان امروزی استثمار دیگر از بین رفته و یا از بین رفتنش نزدیک شده است. آنها تأکید میکنند که "در کره ارض یک جمعیت 50 میلیونی تحت سلطه استعمار زجر میکنند"، اکنون فقط در مناطقی از آفریقا مثل آنگولا پرتقال و مواز امبیک بقایای از سیستم استعماری وجود دارد و امر نابودی استعمار به "مرحله نهایی" وارد شده است. اما واقعیات از چه سخن میگویند؟

ابتدا وضع آسیا و آفریقا را از نظر بگذرانیم. یکسلسله از کشورهای این نواحی استقلال خود را اعلام داشته اند. ولی بسیاری از آنها هنوز در تحت کنترل و اسارت امپریالیسم و استعمار رهایی کامل نیافته و همچنان در معرض غارت و تجاوز امپریالیسم قرار دارند و میدان زدوخورد استعمار گران نوین و کهن میباشد. در برخی از کشورها استعمار گران کهن ناگهان شیطان وار چرخي زده و به استعمار گران نوین مبدل شده اند و بوسیله آنان دست پرورده خود سلطه استعماری خود را همچنان معطوف داشته اند. در بعضی از کشورها استعمار گران گرگ صفت از یک دررانده شدند و از در دیگر استعمار گران بیر صفت وارد شدند و استعمار گران نوین بزرگتر و خطرناکتر آمریکایی جانشین استعمار گران کهن گردیدند. چنگان اهریمنی استعمار نوین بنماینده امپریالیسم آمریکا خلقهای کشورهای آسیا و آفریقا را جدا مورد تهدید قرار داده است. اکنون به ندای خلقهای آمریکای لاتین گوش دهیم!

در دومین بیانیه هاوانا گفته میشود: "امروزه آمریکای لاتین در زیر یوغ اسارت امپریالیستی قرار دارد که ددمنش تر زورمند تر و بیرحم تر از امپراطوری استعماری سابق اسپانیا است." در این بیانیه همچنین گفته میشود: از پایان دومین جنگ جهانی تا کنون "مبلغ سرمایه گذاری ایالات متحده آمریکا در آمریکای لاتین از 10 میلیارد دلار تجاوز کرده است اما آمریکای لاتین هم محل تهیه مواد خام ارزان قیمت و هم بازار فروش محصولات گرانقیمت میباشد". "سیلی از پول دانا از آمریکای لاتین بطرف ایالات متحده آمریکا جاری است که تقریباً هر دقیقه به 4 هزار دلار و روزانه به 5 میلیون دلار، در یکسال به دو میلیارد دلار و در 5 سال مجموعاً برابر ده میلیارد دلار میباشد. وقتیکه آنها هزار دلار از ما بغارت میبرند جز یک جسد بیجان چیزی برای ما باقی نمیگذارند. بدین ترتیب هر هزار دلار برابر است با یک جسد و این همان بهای است که امپریالیستها میگیرند."

رویدادها بوضوح نشان میدهد که پس از دومین جنگ جهانی امپریالیسم بهیچوجه از استعمار چشم نیوشیده است، منتهی بمنظور اجرای استعمار نوین شکل جدیدی را اتخاذ نموده است. یکی از خصوصیات مهم این استعمار نوین اینست که امپریالیسم مجبور شده است که شکل کهنه یعنی سلطه مستقیم استعمار ی را تغییر داده و شکل نوینی را بکار بندد و بوسیله اعمالی که آنها انتخاب نموده و پرورش داده اند سلطه و استعمار و استعماری را عملی میسازند. امپریالیسم به سردمداری ایالات متحده آمریکا از طریق تشکیل بلوک های نظامی، ایجاد پایگاه های نظامی و یا بوجود آوردن "فدراسیون" و "جامعه مشترک" و حمایت حکومت های دست نشانده خود مستعمرات و کشورهای را که استقلال خود را اعلام داشته اند تحت کنترل و اسارت خود گرفته و با استفاده از واگذاری "کمک" اقتصادی و اشکال دیگر همچنان این کشورها را بصورت بازار فروش کالا و پایگاه تامین مواد خام و محلی برای صدور سرمایه درآورده است و ثروتهای این کشورها را چپاول میکند و نعمی را که با خون و عرق مردم این کشورها بدست میآید بیغما میبرد. امپریالیستها همچنین سازمان ملل متحد را بیکی از وسایل مهم خود برای مداخله در امور داخلی این کشورها مبدل کرده است و در این کشورها بتجاوزات نظامی، اقتصادی و فرهنگی میپردازند و هر وقت نتوانند در این کشورها از طریق "مسالمت آمیز" سلطه خود را حفظ نمایند به کودتا های نظامی و اقدامات و فعالیت های خرابکارانه دست میزنند و حتی مستقیماً به مداخله و تجاوز مسلحانه میپردازند.

درتأمین این استعمار نوین ایالات متحده آمریکا از همه فعالتر و مکار تر است. امپریالیستهای آمریکا تلاش دارند از طریق استعمار نوین مستعمرات و مناطق نفوذ امپریالیسم دیگر را تصاحب کرده و بدین ترتیب جهان را تحت کنترل و سلطه خود درآورند.

استعمار نوین استعماری است شیرینتر و بیرحم تر. اجازه بدهید از رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی سوال شود: در چنین شرایطی چگونه میتوان گفت که از بین بردن استعمار به "مرحله نهایی" وارد شده است؟

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی بمنظور تیرئه دروغهای خود حتی میکوشند در اعلامیه سال 1960 بهانه ای برای کمک به خود پیدا کنند. آنان میگویند آیا اینطور نیست که در اعلامیه سال 1960 گفته شده است که سیستم استعماری بسرعت متلاشی میشود؟ ولی نقطه نظر در باره تلاشی سریع سیستم استعماری که در اعلامیه خاطر نشان شده است نمیتواند بنقطه نظر درباره از بین رفتن استعمار که از طرف رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی شایع شده است کمکی بکند. در اعلامیه بروشنی خاطر نشان شده است که " ایالات متحده آمریکا تکیه گاه عمده استعمار معاصر است " ، " امپریالیستها و در اس آنها ایالات متحده آمریکا مذبحخانه تلاش میکنند که از راه شیوه های تازه باشکال نوین " استثمار استعماری خلقهای مستعمرات سابق را برقرار نگاهدارند " ، آنها " میکوشند اهرم های کنترل اقتصادی و نفوذ سیاسی خود را در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در دست نگاهدارند ". در اینجا چیزی که در اعلامیه فاش شده است درست همان چیزی است که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با تمام نیرو سعی میکند آنرا روپوشی نماید.

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنین " تئوری ای " بوجود آورده اند که گویا نهضت آزادیبخش ملی باصطلاح به مرحله جدیدی " که وظیفه اقتصادی و وظیفه مرکزی آن میباشد وارد شده است آنان معتقد اند که " در گذشته مبارزه بطور عمده در رشته سیاسی گسترش می یافت " و اکنون مسئله اقتصادی به " وظیفه مرکزی " و " حلقه اصلی پیشرفت باز هم بیشتر انقلاب " مبدل شده است .

درست است که نهضت آزادیبخش ملی وارد مرحله نوین شده است . ولی این مرحله نوین بهیچوجه آن "مرحله جدیدی " نیست که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی میگوید . در این مرحله نوین آگاهی بیسابقه مردم آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین پدید آمده و اعتلاء بی مانند نهضت انقلابی پیدا شده است . خلقهای این قاره ها پیگیرانه خواستار از بین بردن کامل نیروهای امپریالیزم و سگهای زنجیری اش در کشورهای خود هستند و به خاطر استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور خود مبارزه مینمایند نخستین و میرترین وظیفه که در مقابل این کشورها قرار دارد همچنان گسترش باز هم بیشتر مبارزه علیه امپریالیزم و استعمار نوین و کهن و عمال شان میباشد . این مبارزه همچنان در رشته های سیاسی ، اقتصادی ، نظامی ، فرهنگی وایدئولوژیکی ورشته های دیگر بشدت جریان دارد . این مبارزات در رشته های مختلف همچنان بطور فشرده بصورت مبارزه سیاسی درمیآید و اغلب درشرایطی که امپریالیزم دست به سرکوبی مسلحانه مستقیم ویا غیر مستقیم میزند بطور اجتناب ناپذیر به مبارزه مسلحانه تبدیل میشود . برای کشورهای نو استقلال ، پیشرفت دادن اقتصادیات مستقل ملی بسیار مهم است . اما این وظیفه بهیچوجه نباید از مبارزه علیه امپریالیزم و استعمار نوین و کهن و اعمال شان جدا شوند .

پرواضح است چنین باصطلاح تئوری " مرحله جدید " رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی همانند تئوری باصطلاح استعمار دیگر از بین رفته است " و از طرف این رهبری شایع شده است ، آرایش تجاوز و غارتگری استعمار نوین بنماینده ایالات متحده آمریکا در آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین محسوب میشود . این تئوری پرده پوشی تضاد حاد بین امپریالیستها و ملل ستمدید میباشد و تلاشی است که مبارزه انقلابی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکا ی لاتین را فلج میسازد .

طبق " تئوری " رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی ، مادامی که استعمار در شرف از میان رفتن قرار دارد و مادامی که وظیفه مرکزی کنونی نهضت آزادیبخش ملی تنها مسئله پیشرفت اقتصاد میباشد ، آنوقت البته مبارزه علیه امپریالیزم و استعمار نوین و کهن و عمال شان دیگر لازم نیست در اینصورت مگر این امر بدان معنی نیست که وظیفه کنونی نهضت آزادیبخش ملی از ریشه از بین رفته است ؟ از اینجا معلوم میشود " مرحله جدیدی " بقول رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی که وظیفه مرکزی آن وظیفه اقتصادی است در واقع مرحله لغو مبارزه علیه امپریالیزم ، علیه استعمار نوین و کهن و عمال شان یعنی لغو نهضت آزادیبخش ملی میباشد .

نسخه هایی برای لغو انقلاب ملل ستمدیده

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی طبق تئوری نادرست خود برای خلق ستمدیده يك تعداد نسخه هائی برای معالجه تمام مرضها دقیقاً ترتیب داده است . حالا بگذار ما این نسخه ها را از نظر بگذرانیم . نخستین نسخه : همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز نام دارد .

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره يك سلسله پیروزیهای کبیرجنبش آزادیبخش ملی خلقهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین را پس از دومین جنگ جهانی باصطلاح به " همزیستی مسالمت آمیز " و "مسابقات مسالمت آمیز" آنها نسبت میدهد . در نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین نوشته شده است : " طی سالهای اخیر در شرایط همزیستی مسالمت آمیز پیروزیهای مهم جدیدی درمبارزه طبقاتی پرولتاریا و مبارزه خلقهای کشورهای مختلف بخاطر آزادی ملی بدست آمده وپروسه انقلاب جهانی با موفقیت تکامل مییابد . "

آنها نیز همواره میگویند: جنبش آزادیبخش ملی " در شرایط همزیستی مسالمت آمیز " کشورهای دارای نظامهای اجتماعی گوناگون و مسابقات اقتصادی دو سیستم اجتماعی متضاد گسترش یافته است " ، همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز " به پیشرفت جریان رهایی خفتهای کشورها از سلطه اقتصادی سازمانهای انحصاری خارجی کمک میکنند " و میتواند بر " کلیه مناسبات سرمایه داری " ضربات مرگباری " وارد سازد .

کشورهای سوسیالیستی باید سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز را نسبت به دولتی که دارای نظامهای اجتماعی گوناگون میباشند اجرا کنند . ولی همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز اصلاً نمیتواند جانشین مبارزات انقلابی توده های مردم کشورهای مختلف شود . کلیه مستعمرات و کشورهای وابسته برای کسب پیروزی در انقلاب ملی قبل از هرچیز باید بمبارزات انقلابی توده های مردم خود اتکا کنند و این مبارزات انقلابی نمیتواند از طرف هیچ کشور دیگری انجام گیرد .

بنظر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروزی انقلاب آزادیبخش ملی بطور عمده نه در نتیجه اتکاء به مبارزات انقلابی توده های مردم کشورهای مختلف بدست میآید و نه اینکه خود توده های مردم خود را آزاد میسازند بلکه آنها باید در جریان همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز منتظر آن روزی باشند که امپریالیزم بخودی خود سقوط نماید . در واقع این نظر بدان معناست که از ملل ستمدیده طلب شود که برای همیشه غارت و اسارت امپریالیزم را تحمل نمایند و به مقاومت و انقلاب برخیزند .

نسخه دوم کمک به کشورهای عقبمانده نام دارد . رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی نقش کمک های اقتصادی خود را به کشورهای نو استقلال یکنیاً تعریف کرده است . رفیق خروشف میگوید: این نوع کمک به این کشورها " امکان میدهد که به بردگی نوین نیافتند و نیز موجب ترقی آنها میشود و بجریان عادی و حتی تسریع جریانات داخلی یاری میرسانند . و این جریان میتواند این کشورها را به شاهراه ترقیات اجتماعی که بسوی سوسیالیزم است سوق دهند " .

کمک اقتصادی که کشورهای سوسیالیستی بر اساس اصول انترناسیونالیسم بکشورهای نو استقلال میکنند ضروری است و دارای اهمیت بزرگی میباشد . ولی بهیچوجه نمیتوان مدعی شد که استقلال ملی و اصطلاحات اجتماعی این کشورها فقط بوسیله کمکهای اقتصادی کشورهای سوسیالیستی بدست میآید نه بطور عمده از طریق مبارزات انقلابی خفتهای آنها .

بعلاوه اگر صاف و پوست کنده گفته شود سیاست و هدف کمک رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بکشورهای نو استقلال در سالهای اخیر مورد شك و تردید میباشد . رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسئله کمک به کشورهای نو استقلال غالباً روش شوونیزم عظمت طلبانه و خود پرستی ملی را اتخاذ کرده بمنافع اقتصادی و سیاسی این کشورها زیان وارد میسازد و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی را بدنام ساخته است . آنچه مربوط به کمک رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به هند است خصوصاً مقاصد غرض الودی را تعقیب میکند . از جمله کمکهای اتحاد شوروی به کشورهای نو استقلال کمک به هند مقام اول را اشغال کرده است . پرواضح است چنین کمکی بمنظور تشویق دولت نهری در اجرای سیاست ضد کمونیستی ، ضد خلقی و علیه کشورهای سوسیالیستی میباشد . حتی امپریالیستهای آمریکا هم گفته اند این کمک اتحاد شوروی " با منافع ما بسیار وفق دارد " .

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنین آشکارا طرفدار آنست که باتفاق امپریالیزم آمریکا " بکشورهای عقبمانده کمک کنند " . سپتامبر سال 1959 خروشف طی نطق خود در ایالات متحده آمریکا چنین گفت: " موفقیت های اقتصادی ماوشما مورد حسن استقبال سراسر جهان قرار میگیرد و همه انتظار دارند دو دولت معظم ما کمک کنند تا آن خفتهای که صدها سال از پیشرفت اقتصادیات باز مانده اند هرچه زودتر سرپای خود بایستند " .

نگاه کنید ، تکیه گاه عمده استعمار معاصر حتی میتوند به ملل ستمدیده کمک کند تا آنها " هرچه زودتر سرپای خود بایستند " ! این واقعا تعجب آور است که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی حتی با طیب خاطر با استعمار گران نوین دریک صف قرار دارد و این امر را ابتکار خود می شمارد .

نسخه سوم خلع سلاح نام دارد .

خروشف میگوید: " خلع سلاح بمعنی خلع نیروهای جنگی ، لغو ملیتاریسم " حذف مداخلات نظامی در امور داخلی هر کشوری ، لغو کامل ونهایی کلیه اشکال استعمار " .

خروشف همچنین میگوید: " خلع سلاح شرایط لازم را برای گسترش عظیم مقیاس کمک به حکومت های ملی جوان فراهم میآورد . اگر از مبلغ کل هزینه های نظامی جهان که معادل 120 میلیارد دلار است بتوان تنها 8 تا 10 درصد بدین منظور کاست آنگاه میتواند در عرض بیست سال گرسنگی ، بیماری و بیسوادی را در نواحی فقیر روی زمین برانداخت " .

مابمنظور افشاگری و مبارزه علیه توسعه تسلیحات و تدارک جنگ امپریالیزم همواره رفتار گسترش مبارزه باخطر خلع سلاح همگانی هستیم . ولی بهیچوجه نمیتوان مدعی شد که استعمار را از طریق خلع سلاح میتوان از بین برد .

در اینجا خروشف همانند يك كشيš موعظه میکند : رنج کشیدگان سراسر جهان ، سعادت و خوشبختی بسراغ شما خواهد آمد ! منتظر باشید و انتظار داشته باشید که امپریالیزم سلاح خود را بر زمین بگذارد و آنگاه آزادی به پیش شما میشتابد ، انتظار داشته باشید که امپریالیزم لطف کند و آنگاه نواحی فقیر جهان به بهشت برین که در آن نهر های شیر و عسل جاری است تبدیل خواهد شد

این نه تنها خیال باطل است بلکه تریاک ایست که مردم را خواب و فلج میکند .

نسخه چهارم اینست که بوسیله سازمان ملل متحد استعمار از بین برده شود .

خروشف چنین میندازد که اگر سازمان ملل متحد برای محو نهایی رژیم استعماری تدابیری اتخاذ کند آنگاه در برابر خلقهای کشورهای که هم اکنون در ذلت و خواری ناشی از سلطه بیگانگان رنج میبرند دورنمای روشن و نزدیکی در راهی مسالمت آمیز از یوغ بیگانگان گشوده خواهد شد "

خروشف در سپتامبر سال 1960 طی نطق خود در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد گفت : " چه کسی جز سازمان ملل متحد محو طرز اداره استعماری بر خیزد ؟ "

این سوال واقعا عجیب و غریب است . بنظر خروشف خلقهای انقلابی آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین نباید و نمیتوانند استعمار را از بین ببرند و برای محو استعمار تنها باید چشم امید خود را بسازمان ملل متحد بدوزند .

خروشف در همین جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد همچنین اظهار داشت : " ما خردمندی و دوربینی خلقهای کشورهای باختر و دول و نمایندگان شرکت کننده آنها در این جلسه خطیر سازمان ملل متحد را مخاطب قرار داده میگوئیم : بیائید گام برداشتن در راه لغو طرز اداره استعماری را همآهنگ سازیم و بدین ترتیب این جریان تاریخی قانونمندان را تسریع کنیم . " از اینجا معلوم میشود چشم امید دوختن به کمک سازمان ملل متحد که خروشف از آن دم میزند جز چشم امید دوختن به کمک امپریالیزم چیز دیگری نیست رویداد هانشان میدهد : سازمان ملل متحد که تاکنون همچنان تحت کنترل امپریالیست ها قرار دارد فقط میتواند سلطه استعمار را حفظ و تقویت کند و نمیتواند هیچگونه استعماری را از بین ببرد .

خلاصه ، هدف نسخه های رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی برای جنبش آزادیبخش ملل تلاشی است در منع کردن مردم در باره آنکه گویا امپریالیزم میتواند از استعمار دست کشد و میتواند آزادی و راهی را بملل ستمدیده و خلقهای رنج کشیده ببخشد و بدین ترتیب تمام تئوری های انقلابی و تمام پروگرام های انقلابی و کلیه مبارزات انقلابی دیگر کهنه شده و ضرورت ندارد و باید همه آن ها را از بین برد .

اقدام بر علیه جنگهای آزادیبخش ملی

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی توسل به هر وسیله میکوشند خلقهای آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین را مقلع کنند که از مبارزات انقلابی سرباز زنند ، این بدان علت است که آنان با وجود اینکه در گفتار از جنبش آزادیبخش ملی و جنگ های آزادیبخش ملی پشتیبانی میکنند ولی در واقع در مقابل توفان انقلاب از ترس بر خود میارزند .

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی " تئوری مشهوری میباید که معتقد است حتی " " جرعه ای کوچکی میتواند موجب جنگ جهانی گردد " و اگر جنگ جهانی صورت گیرد این بمعنی جنگ هسته ای حرارتی است و تمام بشریت را از بین میبرد . از اینرو خروشف با صدای هر چه رساتر میگوید که " در زمان ما ، جنگهای محلی ، کار بسیار خطرناک است " ،

" ما با پشتکار در این باره میکوشیم تا شراره ای را که میتواند آتش جنگ را برافروزد خاموش سازیم " . در اینجا خروشف بین جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه اصلا فرق ننهاد و از این موضع پشتیبانی از جنگ عادلانه که کمونیست ها باید از آن پیروی کنند عدول نموده است .

تاریخ 18 ساله اخیر پس از پایان دومین جنگ جهانی گویای آنست که در شرایطی که امپریالیزم و سگهای زنجیری اش سلطه ظالمانه خود را بکمک سرنیزه حفظ کرده و انقلابات ملل ستمدیده را با نیروی مسلح سرکوب میکنند ، جنگ آزادیبخش ملی اجتناب ناپذیر است . این جنگهای انقلابی بزرگ و کوچک علیه امپریالیزم و دنباله روهایش که گاه در اینجا و گاه در آنجا برافروخته میشود ضرباتی بر نیروهای جنگی امپریالیزم وارد میآورد و نیروهای دفاع از صلح جهانی را تقویت میبخشد و موانع نیرومندی بر سر راه نقشه های امپریالیزم در برافروختن جنگ جهانی ایجاد میکند . اینکه خروشف با سروصدا اعلام میکند که باید برای صلح جرعه انقلاب را " خاموش کرد " در حقیقت بدان معناست که وی بعنوان حفظ صلح بر علیه انقلاب برمیخیزد .

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی درست بنابر چنین نظرات و سیاست نادرست نه تنها از تمام ملل ستمدیده طلب میکند که از مبارزات انقلابی آزادیبخش دست کشند و با امپریالیزم و استعمار " بطور مسالمت

بعنوان مثال جنگ آزادیبخش ملی خلق الجزایر را مورد بررسی قرار میدهیم . رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی نه تنها طی مدت طولانی از آن پشتیبانی نمیکرد بلکه با امپریالیزم فرانسه در یک صف قرار داشت . خروشف مسئله استقلال ملی الجزایر را " بمثابه امر داخلی " فرانسه تلقی نموده بود .

سه اکتوبر سال 1955 وی ضمن بحث مسئله الجزایر اظهار داشت که " من قبل از هر چیز اینرادر نظر گرفته میگیرم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در امور داخلی دول دیگر مداخله نمیکند " . 19 مارس سال 1958 وی در مصاحبه خود با خبرنگار روزنامه " فیگالو " چاپ فرانسه نیز گفت : " ما خواهان تضعیف فرانسه نیستیم بلکه خواهان تحکیم عظمت آن میباشیم .

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی برای جلب لطف امپریالیزم فرانسه در مدت طولانی جسارت نداشت که دولت موقت جمهوری الجزایر را برسمیت بشناسد و هنگامیکه پیروزی جنگ خلق الجزایر علیه امپریالیزم فرانسه مسلم گردید و فرانسه مجبور به قبول استقلال الجزایر شد با شتابزدگی اعلام داشت که دولت موقت الجزایر را برسمیت میشناسد . این روش زشت آبروی کشورهای سوسیالیستی را ریخته است اما رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی از تعریف رسوایی خود حذر نکرده ادعا میکند ثمراتی که خلق الجزایر با ریختن خود و دادن قربانی بدست آورده است نیز باید در دفتر افتخار با صطلاح " همزیستی مسالمت آمیز " ثبت است .

آیا ببینیم ، رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسئله کنگو چه نقشی ایفا کردند . آنها بجای آنکه از مبارزه مسلحانه خلق کنگو علیه استثمار فعالانه پشتیبانی نمایند با عجله به " همکاری " با امپریالیزم آمریکا شتافتند تا " جرقه " کنگو را خاموش کنند .

13 ماه ژانویه سال 1960 اتحاد شوروی باتفاق ایالات متحده آمریکا به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد پیرامون اعزام قوای سازمان ملل متحد به کنگو رای موافق داد و بدین ترتیب بامپریالیزم آمریکا که زیر لوای سازمان ملل متحد اقدام به مداخله مسلحانه علیه کنگو نمود کمک کرد . علاوه بر این اتحاد شوروی همچنین مسائل حمل و نقل خود را در اختیار قوای سازمان ملل متحد گذاشت . 15 ماه ژانویه خروشف در تلگرام خود به کاسا و بو ولومونبا حتی اعلام داشت که " شورای امنیت سازمان ملل متحد عمل مفیدی انجام داد " . سپس مطبوعات اتحاد شوروی بطور خستگی ناپذیر سازمان ملل متحد را تحسین و تمجید کردند که گویا " بدولت جمهوری کنگو در دفاع از استقلال و حق حاکمیت آن کشور کمک کرده است " و اظهار امیدواری کردند که سازمان ملل متحد " تدابیر جدی اتخاذ کند . 21 اوت و 10 سپتامبر دولت اتحاد شوروی باز هم دوبار اعلامیه های انتشار داده و طی آنها سازمان ملل متحد را که خلق کنگو را سرکوب کرد با کوشش تمام ستود .

بعدا در سال 1961 رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی گیزینگا را بشرکت در مجلس ملی کنگو که تحت " حمایت " قوای سازمان ملل متحد تشکیل شده بود به شرکت در دولت دست نشانده تشویق نمود در آنموقع رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی حتی فریبکارانه اعلام داشت که تشکیل مجلس ملی کنگو حادثه بزرگی بر حیات جمهوری جوان است " و " موفقیت نیروی ملی میباشد " .

واقعات بروشنی نشان میدهد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با این سیاست نادرست خود به امپریالیزم آمریکا در تجاوز به کنگو کمک بزرگی کرده است . لومونبا بقتل رسید و گیزینگا زندانی شد و بسیاری از میهن پرستان دچار تعقیب و پیگرد گردیدند و مبارزه بخاطر استقلال ملی در کنگو با شکست مواجه شد . راستی مگر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی ولو اندکی هم شده در این امر حس مسئولیت نمیکند ؟

مراکز گره های تضاد های جهان کنونی

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با بیانات و عملیات خود در ضدیت جنبش آزادیبخش ملی و جنگهای آزادیبخش ملی مخالفت خلقهای انقلابی خلقهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین را برانگیخته است . این کاملاً طبیعی و قانونمندانه است . ولی رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی از اینجا درس عبرت لازمی نگرفت و خط مشی و سیاست نا صحیح خود را تغییر نداد و برعکس از رسوایی خشمگین شده و حزب کمونیست چین و دیگر احزاب مارکسیستی - لنینیستی را مورد یکسلسله افتراات و حملات قرار داده است .

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده خود حزب کمونیست چین را متهم میکند که گویا این حزب " تئوری نوینی " مطرح ساخته است . در نامه سرگشاده نوشته شده است : " طبق این تئوری تضاد اساسی دوران ما تضاد بین سوسیالیزم و امپریالیزم نیست بلکه تضاد بین جنبش آزادیبخش ملی

قبل از هر چیز باید گفت این جهل است. در نامه 14 ژوئن ما خاطر نشان شده است که تضاد های اساسی جهان کنونی تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری، تضاد بین ملل ستمدیده و امپریالیزم، تضاد بین کشورهای امپریالیستی و بین گروه بندی های سرمایه انحصاری میباشد.

ماهمنین خاطر نشان ساختیم که تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی تضادی است بین دو نظام اجتماعی بکلی متضاد یعنی سوسیالیزم و سرمایه داری، بدون شک این تضاد بسیار حاد است. ولی مارکسیست - لنینیست ها نباید تضاد ها ی موجود در مقیاس جهانی را بطور ساده تنها تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی بشمارند. نظرات ما بسیار روشن است.

ما در نامه 14 ژوئن خود اوضاع انقلابی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را تشریح نموده و اهمیت و نقش جنبش آزادیبخش ملی را ثابت کردیم و ما نوشتیم:

1 - " نواحی وسیع آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نواحی است که تضاد های گوناگون جهان کنونی در آنجا متمرکز شده و ضعیف ترین حلقه زنجیر سلطه امپریالیزم است و نواحی عمده توفان های انقلابی جهان میباشد که در حال حاضر ضربات مستقیم بر امپریالیزم وارد میسازد. "

2- " نهضت انقلاب دموکراتیک ملی در این نواحی و جنبش انقلاب سوسیالیستی جهانی دوجریان کبیر تاریخی معاصر است. "

3 - " انقلاب دموکراتیک ملی در این نواحی قسمت مهمی از انقلاب پرولتری جهانی دوران معاصر است. "

4 - " مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ضربات جدی بر بنیان سلطه امپریالیزم و استعمار نوین و کهن وارد میسازد و آنرا تضعیف مینماید و این مبارزات نیروی پرقدرت دوران معاصر برای دفاع از صلح جهانی میباشد. "

5 - " بنابر این تا اندازه ای امر انقلابی پرولتاریا ی بین المللی در مجموعه خود عاقبت به مبارزات انقلابی خلقهای ساکن این نواحی که اکثریت مطلق جمعیت جهان را تشکیل میدهند وابسته میگردد. "

6 - " بدین ترتیب مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بهیچوجه مسئله منطقه ای نیست بلکه مسئله ایست دارای اهمیت همگانی مربوط به امر انقلاب جهانی پرولتاریا ی بین المللی در مجموعه خود. "

همه اینها نقطه نظر های مارکسیستی - لنینیستی است و نتایجی میباشد که در اثر تجزیه و تحلیل علمی واقعات دوران کنونی بدست آمده است.

هیچکس نمیتواند انکار کند که اکنون در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین اوضاع انقلابی از هر جهت مساعد است. اکنون انقلاب آزادیبخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بمثابة مهمترین نیروی که مستقیماً بر امپریالیزم یورش میبرد در آمده است. آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ناحیه های هستند که تضاد های جهانی در آنها تمرکز مییابد.

مراکز گره های تضاد های جهان و مراکز مبارزات سیاسی جهان چیزی تعیین شده برای یکبار و تا ابد نیست بلکه متناسب با تغییرات حاصله در مبارزه بین المللی و اوضاع انقلابی تغییر محل میدهد. ما اطمینان داریم که در نتیجه پیشرفت تضاد و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در اروپای باختری و آمریکای شمالی که گاهواره سرمایه داری و قلب امپریالیزم است سرانجام روز کبیر پیکار عظیم فرا خواهد رسید. در آن زمان اروپای باختری و آمریکای شمالی بدون شک بمرکز مبارزه سیاسی جهان و مرکز گره های تضاد های جهان تبدیل خواهند شد.

لنین در سال 1913 گفته است: " سرچشمه نوین عظیم ترین توفانهای جهان در آسیا گشوده شده است. " " مامروزه درست در عصر این توفانها وانعکاس آنها در اروپا زندگی میکنیم. "

(" کلیات لنین " جلد 17 ، صفحه 546 ، چاپ روسی)

استالین در سال 1925 نوشت: " کشورهای مستعمره در پشت جبهه اصلی امپریالیزم قرار دارند انقلاب شدن این پشت جبهه نمیتواند امپریالیزم را در هم نشکند نه تنها از آنرو که امپریالیزم بدون پشت جبهه میماند بلکه از آنجهت که انقلابی شدن خاور باید تکان حلاله را به حدت یافتن بحران انقلابی باختر بدهد. "

(" کلیات لنین "" جلد 7 صفحه 231 چاپ روسی)

مگر این نظرات لنین و استالین نادرست است؟ این نظرات در حقیقت دیرزمانی است که الفبای مارکسیزم - لنینیزم گردیده است. پرواضح است رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی هنگامیکه از ته دل جنبش آزادیبخش ملی را کم ارزش میدهد و حتی الفبای مارکسیزم - لنینیزم و واقعات بسیار روشنی که در مقابل چشم دارد ندیده میگیرد.

تحریف اندیشه لنینی در باره هژمونی انقلاب

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده 14 ژوئیه خود همچنین در مسئله هژمونی پرولتاریادر جنبش آزادیبخش ملی و نظرات حزب کمونیست چین حمله کرده است. در نامه سرگشاده نوشته شده است که "رفقای چینی حتی میخواهند اندیشه لنینی را، اصلاح کنند، و ثابت نمایند که گویا هژمونی مبارزه جهانی با امپریالیزم بجای طبقه کارگر باید بوسیله خرده بورژوازی ویا بورژوازی ملی و حتی "برخی از پادشاهان و پرنسها و اشرافی که دارای روحیات میهن پرستانه میباشند اعمال شود".

این تحریف آشکار و بی پرده نظرات حزب کمونیست چین میباشد. کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نامه 14 ژوئن خود ضمن اشاره به ضرورت حفظ هژمونی پرولتاریا در جنبش آزادیبخش ملی نوشته است: رسالت پر افتخاری که تاریخ برعهده احزاب پرولتاری نواحی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قرار داده چنین است: "برافراشته نگاهداشتن پرچم مبارزه علیه امپریالیزم و علیه استعمار نوین و کهن، بخاطر استقلال ملی و درراه دموکراسی توده ای و گام برداشتن در مقدم ترین صفوف نهضت انقلابی دموکراتیک ملی و مبارزه بخاطر آینده سوسیالیزم"، "پرولتاریا و حزب آن باید بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان کلیه اقشاری را که میتوان متحد ساخت، متحد نموده و جبهه واحد وسیع مبارزه علیه امپریالیزم و سگ های زنجیری اش تشکیل دهد. استحکام و پیشرفت این جبهه واحد ایجاب میکند که حزب پرولتاری در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی استقلال خود را حفظ کرده و هژمونی انقلابی خود را محفوظ نگاهدارد."

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نامه 14 ژوئن خود ضمن بحث ضرورت ایجاد جبهه واحد و وسیع ضد امپریالیستی در نهضت آزادیبخش ملی مینویسد: "در برابر ملل و خلقهای ستمدیده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین وظیفه مبرم مبارزه علیه امپریالیزم و سگ های زنجیری اش قرار دارد." "اقشار فوق العاده وسیع اهالی این نواحی نمیخواهند در زیر یوغ بردگی امپریالیزم باقی بمانند و علاوه بر کارگران و دهقانان، روشنفکران و خرده بورژوازی و بورژوازی ملی میهن پرست و حتی برخی از پادشاهان و شاهزادگان و اشراف میهن پرست نیز جزو این اقشار میباشند."

نظرات ما کاملا واضح است. در جنبش آزادیبخش ملی باید هژمونی پرولتاریا را محفوظ داشت و در عین حال باید جبهه واحد وسیع ضد امپریالیستی را تشکیل داد. بالاخره در اینجا چه چیز ناصحیح وجود دارد؟ رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به چه علت این نظرات صحیح ما را مورد تحریف و حمله قرار میدهد؟ این نه ما، بلکه درست خود رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است که از اندیشه لنینی در باره هژمونی پرولتاریا در انقلاب عدول کرده است.

اگر از خط مشی نادرست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروی گردد وظیفه مبارزه علیه امپریالیزم و استعمار از بیخ و بن لغو خواهد گردید و با جنگ آزادیبخش ملی بکلی باید مخالفت ورزید و این بدان معنی است که پرولتاریا و احزاب کمونیست کشورها و ملل ستمدیده باید پرچم میهن پرستی مبارزه علیه امپریالیزم و در راه استقلال ملی را در هم پیچیده و آنرا با دودست بدیگران تقدیم نمایند. در این صورت چگونه میتوان از جبهه واحد ضد امپریالیستی و هژمونی پرولتاریا سخن گفت؟

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی دائما تبلیغ میکند که گویا تحت رهبری هرکس حتی ناسیونالیستهای ارتجاعی نظیر نهر و میتوان سوسیالیزم را ساخت. این بخصوص با اندیشه هژمونی پرولتاریا از زمین تا آسمان فرق دارد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده خود مناسبات پشتیبانی متقابل بین اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری از یکطرف و نهضت آزادیبخش ملی را از طرف دیگر اینطور تهدید میکند که گویا جنبش آزادیبخش ملی باید تحت "رهبری" کشورهای سوسیالیستی و نهضت های کشورهای متروپل (مستعمره دار) قرار داشته باشد. آنها حتی اعلام میدارند که جنبش ادعای متکی بر اندیشه لنینی در باره هژمونی پرولتاریا میباشد. بدیهی است که این ادعا تحریف و تجدید نظر فاحش در اندیشه لنینی میباشد. این امر نشان میدهد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی تلاش دارد خط مشی خود را در لغو انقلاب به نهضت انقلابی ملل ستمدیده تحمیل نماید.

راه ناسیونالیسم و انحطاط

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده 14 ژوئیه خود کوشیده اند گناهی بر گردن حزب کمونیست چین بیاندازند و آنها ادعا میکنند که گویا رفقای چینی "جنبش آزادیبخش ملی را از طبقه کارگر جهان و آفریده آن یعنی سیستم جهانی سوسیالیزم جدا میسازند". آنها همچنین ما را متهم مینمایند که گویا ما جنبش آزادیبخش ملی را از سیستم سوسیالیزم و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری باخترا "مجزا ساخته" و "یکی را در برابر دیگری قرار داده ایم". کمونیستهای مانند رهبران حزب کمونیست فرانسه نیز

ولي واقعات چگونه است؟ کسانی که جنبش آزادیبخش ملی را در مقابل اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای کاپیتالیستی باختر قرار داده اند درست خود رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی و دنباله روهایشان هستند نه کسان دیگر، آنها هستند که از جنبش آزادیبخش ملی پشتیبانی نکرده و علیه آن اقدام مینمایند.

حزب کمونیست چین همواره معتقد است که خلقهای کشورهای مختلف در مبارزات انقلابی از یکدیگر پشتیبانی میکنند. ما در برخورد نسبت به جنبش آزادیبخش ملی همیشه در موضع مارکسیزم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری قرار داشته و بنابر مصالح انقلاب پرولتری جهانی در مجموع خود عمل کرده ایم. ما معتقدیم که پیشرفت پیروزمندان انقلابهای آزادیبخش ملی اهمیت فوق العاده بزرگی برای اردوگاه سوسیالیسم و برای جنبش کارگری کشورهای کاپیتالیستی و برای امر دفاع از صلح جهانی دارا میباشد. ولي رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی و دنباله روهایشان نمیخواهند این اهمیت را قبول کنند. آنان فقط روی اهمیت پشتیبانی اردوگاه سوسیالیستی از جنبش آزادیبخش ملی تاکید میکنند اما اهمیت پشتیبانی جنبش آزادیبخش ملی را از اردوگاه سوسیالیستی انکار مینمایند. آنان تنها از نقش جنبش کارگری کشورهای کاپیتالیستی باختر در امر ضربه وارد ساختن به امپریالیسم مکرر سخن میگویند ولي نقش جنبش آزادیبخش ملی را در این مورد کم ارزش داده و منکر آن میشوند. این موضع با مارکسیزم - لنینیسم مغایر است و با واقعیت مطابقت ندارد و نادرست میباشد.

مناسبات کشورهای سوسیالیستی نسبت به انقلاب ملل ستمدیده و مناسبات نهضت کارگری کشورهای کاپیتالیستی نسبت به انقلاب ملل ستمدیده چگونه باید باشد این مسئله اصول مهمی است و مربوط باین است که آیا از مارکسیزم - لنینیسم و امپریالیسم پرولتری باید پیروی کرد یا نه.

مارکسیزم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری میآموزد که همه کشورهای سوسیالیستی پیروز شده باید فعالانه از ملل ستمدیده ای که در راه آزادی خود مبارزه میکنند پشتیبانی کنند و بآنها کمک نمایند. کشورهای سوسیالیستی که در انقلاب پیروز شده اند باید به پایگاهی برای پشتیبانی و پیشرفت انقلاب ملل و خلقهای ستمدیده سراسر جهان مبدل شوند، باید با آنان نزدیکترین اتحادها برقرار سازند و انقلاب پرولتری جهانی را به آخر برسانند.

ولي رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در واقع پیروزی سوسیالیسم را در يك کشور و یا در بعضی از کشورها پایان انقلاب پرولتری جهانی محسوب میدارند. آنان طلب میکنند که انقلاب آزادیبخش ملی تابع باصطلاح خط مشی اصلی همزیستی مسالمت آمیز آنها و تابع منافع ملی کشور آنان گردد.

استالین در سال 1925 در مبارزه با لیکویداتورها یعنی انحلال طلبان که نماینده آنان تروتسکیستها و زینوویف ها بودند خاطر نشان ساخت یکی از مشخصات خطر انحلال طلبی عبارت است از "بی باوری و انقلاب پرولتاریا ی بین المللی و بی باوری به پیروزی آن و شك و تردید نسبت به جنبش آزادیبخش ملی مستعمرات و کشورهای وابسته و عدم درک ابتدائی ترین طلبات انترناسیونالیسم است و بنابر این پیروزی سوسیالیسم در يك کشور هدف نبوده بلکه وسیله ای برای پیشرفت و پشتیبانی انقلاب در کشورهای دیگر میباشد".

(" کلیات استالین " جلد 7 ، صفحه 167 - 168 چاپ روسی)

استالین میگوید " این راه ناسیونالیسم و انحطاط و راه لغو کامل سیاست انترناسیونالیستی پرولتاریا است زیرا مبتلایان باین بیماری کشورها را بمثابة جزئی از کل جنبش انقلاب جهانی نامیده میشود نمینگردند. بلکه بمثابة آغاز پایان این جنبش دانسته و تصور میکنند که مصالح کلیه کشورهای دیگر باید قربانی مصالح کشورها گردد. " (" کلیات استالین " جلد 7 ، صفحه 168 چاپ روسی)

استالین نظرات انحلال طلبان را بدین شکل بیان میکند : " آیا از جنبش آزادیبخش چین پشتیبانی کنیم؟ برای چه؟ آیا این کار خطرناک نخواهد بود؟ آیا این کار ما را به مناقشه با کشورهای دیگر نمی کشاند؟ آیا بهتر نیست به اتفاق دیگر دول پیشرو، در چین، منطقه نفوذ، بوجود آوریم و چیزی از چین بنفع خود بر بیاوریم؟ این هم مفید و هم بیخطر خواهد بود و غیره و غیره. " (" کلیات استالین " جلد 7 ، صفحه 168 چاپ روسی)

استالین از این سخن خود نتیجه گرفته میگوید : " این، فکر، ناسیونالیستی جدیدی است که تلاش دارد سیاست خارجی انقلاب اکثر را ملغی سازد و عناصر انحطاطی را بوجود میآورد. " (" کلیات استالین " جلد 7 ، صفحه 168 چاپ روسی)

رهبران کنونی حزب کمونیست اتحاد شوروی واقعا از انحلال طلبان آن زمان پیشی گرفته اند. آنان خود را خردمند می شمارند و دست به تمام اقدامات " هم مفید و هم بیخطر " میزنند. آنها از بروز مناقشه با کشورهای امپریالیستی بسیار میترسند و بدین جهت از هر وسیله ای استفاده کرده با جنبش آزادیبخش ملی مخالفت میورزند و همچنین به تعیین مناطق نفوذ در سراسر جهان بین باصطلاح دوکشور بزرگ و مافوق دل مینبندند.

این سخن استالین در تنقید از انحلال طلبان درست تصویری از رهبران کنونی حزب کمونیست اتحاد شوروی میباید. آنان درست همچنین بدنبال انحلال طلبان رفته و سیاست خارجی انقلاب اکتوبر را لغو کرده و برای ناسیونالیسم انحطاط گام نهاده اند.

استالین بموقع خود اخطار کرد که " روشن است که تنها بر اساس انترناسیونالیسم پیگیر، تنها بر پای سیاست خارجی انقلاب اکتبر است که نخستین کشور پیروزمند میتواند نقش پرجمدار جنبش انقلاب جهانی را برای خود حفظ کند، در پیش گرفتن راه خالی از مقاومت و راه ناسیونالیسم در سیاست خارجی بمعنای راه تجرید وجدایی نخستین کشور پیروزمند میباید ". (" کلیات استالین " جلد 7، صفحه 169 چاپ روسی) این اخطار استالین برای رهبری امروزه حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنان دارای اهمیت جدی عملی میباید.

نمونه تیپیک سوسیال شوونیسم

اصول انترناسیونالیسم پرولتری نیز میآموزد که پرولتاریا و کمونیستهای ملل ستمگر موظف اند از حقوق ملل ستمدیده در استقلال ملی و از مبارزات آنها در راه آزادی شان فعالانه پشتیبانی کنند. انقلاب پرولتری ملل ستمگر باید با پشتیبانی ملل ستمدیده انجام گیرد و تنها در این صورت امکانات بیشتری برای کسب پیروزی خواهند داشت.

لنین خاطر نشان میسازد که " جنبش انقلابی در کشورهای پیش افتاده بدون وحدت کامل و فشرده کارگران اروپا و آمریکا در مبارزه علیه سرمایه با صد ها و صد ها میلیون بردگان مستعمراتی، ستمدیده از طرف این سرمایه ها عملاً فریب ساده ای بیش نیست ". (" کلیات لنین " جلد 31 صفحه 246 چاپ روسی) این کلیات لنین چون تیری است که بدل میثبند نه به گل.

ولی بعضی اشخاص که خود را مارکسیست - لنینیست مینامند درست در همین مسئله ریشه های اصولی از مارکسیزم - لنینیزم کاملاً تخالف مینماید و نمونه تیپیک آن رهبران حزب کمونیست فرانسه میباشند.

طی دوران طولانی رهبران حزب کمونیست فرانسه از یکسو از مبارزه علیه امپریالیزم آمریکا سرباز زده و علیه کنترل و بستن دست و پای فرانسه در رشته سیاسی، اقتصادی و نظامی که از طرف امپریالیزم آمریکا اعمال شده جدا مبارزه نموده و پرچم مبارزه ملی فرانسه علیه امپریالیزم آمریکا را کاملاً به دوگلد و دیگران واگزار کردند و از سوی دیگر با توسل به هر وسیله و تحت بهانه های گوناگون از منابع استعماری امپریالیزم فرانسه دفاع نمودند. آنان نه تنها از جنبش آزادیبخش ملی در مستعمرات فرانسه پشتیبانی نکردند بلکه با آن مخالفت ورزیدند و بویژه با جنگ انقلاب ملی مخالفت کردند و از اینرو آنان به منجانب ناسیونال شوونیزم در غلطیدند.

لنین میگوید: " اروپائیان غالباً فراموش میکنند که مردم مستعمرات نیز ملت اند، اما تحمل چین، فراموشکاری، یعنی تحمل شوونیسم. " (کلیات لنین " جلد 23، صفحه 52 چاپ روسی) ولی رهبری حزب کمونیست فرانسه به نمایندگی رفیق تورزنه تنها چنین " فراموشکاری " را تحمل میکند بلکه آشکارا مردم مستعمرات فرانسه را بدون استثنا " فرانسوی های غیر اصیل " شمرده حق استقلال ملی آنها یعنی جدا شدن از فرانسه را قبول نداشته علناً از سیاست امپریالیزم فرانسه مبنی بر " مستحیل کردند ملتی در ملت دیگر " پشتیبانی میکند.

طی بیش از دهسال اخیر رهبران حزب کمونیست فرانسه از سیاست استعماری امپریالیزم فرانسه پیروی نموده بصورت دام بورژوازی انحصاری فرانسه درآمدند. در سال 1946 هنگامی که مقامات حاکمه سرمایه انحصاری فرانسه به مانور استعماری نوین دست زدند و پیشنهاد تشکیل اتحاد فرانسه را مطرح ساختند، رهبران حزب کمونیست فرانسه بلادرنگ تبلیغ میکردند " ما همیشه اتحاد فرانسه را اتحاد آزاد مردم آزاد می شماریم "، " تشکیل اتحاد فرانسه میتواند بر اساس نوین مسئله مناسبات بین خلق فرانسه و مردم نواحی ماوراء دریا را که سابق تابع فرانسه بودند حل کند ". در سال 1958 هنگامیکه اتحاد فرانسه ورشکست و دولت فرانسه برای حفظ سیستم استعماری فرانسه پیشنهاد تشکیل " جامعه مشترک فرانسه " را مطرح ساخت، رهبران حزب کمونیست فرانسه بلافاصله اعلام داشتند که " ما اطمینان داریم که تشکیل یک جامعه مشترک واقعی حادثه ای خواهد بود که دارای اهمیت مثبتی میباید ".

علاوه بر این رهبران حزب کمونیست فرانسه بمنظور مخالفت با درخواست های استقلال ملی مردم مستعمرات فرانسه، حتی مردم مستعمرات فرانسه را تهدید کرده و گفتند که " گرچه هرگونه تلاش در جدا شدن از اتحاد فرانسه میتواند به استقلال ظاهری و موقتی وساختگی نایل آید ولی این تنها میتواند منجر به تقویت امپریالیزم گردد ". آنها همچنین آشکارا گفتند که " مسئله برسرآنت که ببینیم این استقلال که اجتناب ناپذیر شده آیا بوسیله فرانسه یا بدون آن و با مبارزه علیه آن جامه عمل میپوشد. منافع کشور ما طلب میکند که این استقلال توسط فرانسه عملی شود. "

در مسئله الجزایر رهبران حزب کمونیست فرانسه مخصوصاً موضع ناسیونالی شونیستی را اتخاذ کرده اند . در این اواخر رهبران حزب کمونیست فرانسه تلاش دارند خود را تبرئه کنند و میگویند که آنان از دیرزمانی " مطالبات عادلانه مردم الجزایر را برای آزادی قبول داشته اند " . ولی رویدادها از چه سخن میگویند ؟ طی مدت مدیدی رهبران حزب کمونیست فرانسه اصلاً حق استقلال ملی الجزایر را قبول نداشته و بدنبال بورژوازی انحصاری فرانسه فریاد میزدند که گویا " الجزایر قسمت جدایی ناپذیر فرانسه میباشد " و فرانسه " در حال حاضر و همچنین در آینده باید یک دولت معظم آفریقایی باشد " . تورز و دیگران در درجه اول از این خشنودند که هر ساله الجزایر میتواند برای حل مسئله " کمبود گوشت " فرانسه ، " رفع کمبود غلات آن " " یک میلیون راس گوسفند " و مقدار زیادی گندم در اختیار فرانسه بگذارد .

به بینید، ناسیونال شونیسم رهبران حزب کمونیست فرانسه تا چه درجه از دیوانگی رسیده است . در آنان چه اثری از انترناسیونالیسم پرولتری وجود دارد ؟ آیا در آنها اندک شباهتی با انقلابیون پرولتری وجود دارد ؟ این موضع ناسیونالی شونیستی آنان خیانت به منافع اصلی پرولتاریای بین المللی و به منافع اصلی پرولتاریای فرانسه و خیانت به منافع واقعی ملی فرانسه است .

تکذیب ، تئوری نژادی " و " تئوری خطر زرد "

وقتی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی دیدند که چنته شان جهت مبارزه علیه نهضت آزادیبخش ملی ته کشیده است ، ناگزیر با رجاعی ترین تئوری امپریالیستی یعنی تئوری نژادی توسل جستند . آنان موضع صحیح حزب کمونیست چین را در پشتیبانی قطعی از نهضت آزادیبخش ملی " ایجاد حصار نژادی و جغرافیائی " ، " جا زدند نظریات نژادی بجای نظریات طبقاتی " و " سوء استفاده از موهومات ناسیونالیستی و حتی نژاد پرستی خلقهای آسیا و آفریقا مینامند .

اگر درجهان مارکسیزم – لنینیسم وجود نمیداشت، میشد با چنین دروغی مردم را فریب داد . ولی افسوس که بافندگان این دروغها در عصر مناسب متولد نشده اند زیرا اکنون مارکسیزم – لنینیسم دیگر " عمیقاً در میان مردم نفوذ کرده است . استالین بخوبی میگوید : لنینیسم " دیوار بین سفید پوستان و سیاه پوستان ، دیوار بین اروپائیان و آسیائیان و دیوار بین بردگان ، متمدن ، و غیره متمدن ، امپریالیسم را فرو ریخت " (" کلیات استالین " جلد 6 صفحه 139 چاپ روسی) تلاش رهبران حزب کمونیست شوروی در تجدید این دیوار نژاد پرستی کوششی است عبث و بیهوده .

در عصر کنونی مسئله ملی سرانجام مسئله مبارزه طبقاتیست ، مسئله مبارزه علیه امپریالیسم میباشد . اکنون کارگران ، دهقانان ، روشنفکران انقلابی ، عناصر ضد امپریالیستی و میهن پرست بورژوازی و سایر رجال دوراندیش ضد امپریالیستی و میهن پرست از نژاد های سفید ، سیاه ، زرد و قهوه ای رنگ و غیره یک جبهه واحد و وسیع جهت مبارزه علیه امپریالیسم بسردمداری آمریکا و علیه سگهای زنجیری اش تشکیل داده اند . این جبهه واحد پیوسته تحکیم و توسعه مییابد . در اینجا مسئله بهیچوجه برسر این نیست که آیا از سفید پوستان باید جانبداری شود یا از رنگین پوستان ، بلکه مسئله برسر اینست که از خلقهای ستمدیده و ملل رنج کشیده سراسر جهان باید جانبداری شود یا از مشت ناچیزی امپریالیستها و مرتجعین .

ملل ستمدیده باید بین خود و امپریالیسم و استعمار دقیقاً مرز بندی کنند ، چنین است برخورد طبقاتی مارکسیستی – لنینیستی . ماستمالی کردن مرز بین آنها برخوردی است شونیسم ناسیونالیستی که با امپریالیسم و استعمار خدمت میکند .

لنین مینویسد : " مسئله مرکزی برنامه حزب سوسیال – دموکرات باید مسئله تقسیم ملل جهان به ملل ستمگر و ملل ستمدیده باشد که ماهیت امپریالیسم را تشکیل میدهد و سوسیال شونیستها و کائوتسکی ریاکارانه این مسئله را دور میزنند . " (" کلیات لنین " جلد 21 ، صفحه 373 چاپ روسی) اکنون که رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی همبستگی خلقهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین را در مبارزه علیه امپریالیسم مورد تهمت قرار میدهند که گویا این همبستگی " براساس اصول جغرافیائی و نژادی " میباشد ، بدیهی است که آنها خود را در موضع سوسیال – شونیستها و کائوتسکی قرار داده اند .

پرواضح است که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بدان منظور کالای " تئوری نژادی " خود را آب مینماید و نهضت آزادیبخش ملی آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین را نهضت مبارزه رنگین پوستان علیه سفید پوستان وانمود میکند تا احساس تنفر نژاد پرستی در میان سفید پوستان اروپا و قاره آمریکا ی شمالی را برانگیزد و مبارزه خلقهای جهان علیه امپریالیسم و مبارزه جنبش بین المللی کارگری علیه رویزونیسم معاصر را از هدف منحرف سازد .

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در همه جا جارو و جبال براه انداخته است که گویا " خطر زرد " ، " تهدید چنگیز خان دوباره بوجود آمده است " ، این واقعا شایان تکذیب نیست . در این مقاله ما در صدد آن نیستیم که روی نقش تاریخی چنگیز خان ، روی جریان تکامل ملل مغول و روس و چین و جریان تشکیل دولتهای آنها درنگ کنیم . ما فقط میخواهیم بخاطر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بیآوریم که

لوسین ادیب مشهور چین در سال 1934 در یکی از مقالات خود چند سطر به چنگیز خان اختصاص داده است که ما ذیلاً آنرا نقل میکنیم تا شما از آن اطلاع حاصل کنید شاید بکارتان آید . اینست آنچه که لوسین نوشته است : من در بیست سالگی " شنیدم که در آن روزگاران که چنگیز خان ، ما ، اروپا را تسخیر کرده بود عصر طلایی ، ما ، بوده است . تنها وقتی که بیست و پنج ساله شدم ، فهمیدم که آن باصطلاح عصر طلایی ، ما ، در واقع دوران تصرف چین بدست مغولها بوده است و ما برده بوده ایم . در اوت سال جاری من برای مطالعه در اطراف چند واقعه تاریخی سه جلد تاریخ مغول را ورق زدم و تنها آنموقع برایم روشن شد که مغولها قبل از تصرف سراسر چین ، روسیه ، را تسخیر و به مجارستان و اتریش تجاوز کرده بودند ، در آنزمان چنگیز خان هنوز خان ما نبود ، از آنجائیکه روسها قبل از ما به بردگی درآمده اند ، این آنها هستند که باید بگویند ، وقتی که چنگیز خان ما چین را تصرف کرد عصر طلایی ما فراسید" (کلیات لوسین " جلد 6 ، صفحه 109 چاپ چینی)

کسانی که دارای معلومات ابتدایی تاریخ معاصر جهان میباشند لابد متوجه میشوند که باصطلاح " تنوری خطر زرد " که رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره آن جاروجنجال برافراشته است جزاثری از ویلهلم دوم امپراطور آلمان چیز دیگری نیست . در 50 سال پیش ویلهلم دوم اعلام کرده بود که " من طرفدار تنوری خطر زرد هستم " . ویلهلم امپراطور آلمان از آنجهت " تنوری خطر زرد " را شایع میکرد تا چین را بیش از پیش تقسیم کرده و به آسیا تجاوز نماید و انقلاب آسیا را سرکوب کرده و توجه مردم اروپا را از انقلاب منحرف سازد . او همچنین از این " تنوری " بمتابیه پرده دودی برای استتار تدارک فعالانه جنگ جهانی امپریالیستی و بدست آوردن سلطه جهانی استفاده میکرد .

ویلهلم دوم درست هنگامی " تنوری خطر زرد " را تبلیغ میکرد که بورژوازی اروپا فوق العاده پوسیده و بی نهایت ارتجاعی شده بود و انقلابات دموکراتیک در دوران انقلاب سال 1905 روسیه رویداده بود ، چین ، ترکیه و ایران را فرا میگرفت و به هند سرایت میکرد . درست در همانزمان بود که لنین عبارت مشهور " اروپای عقبمانده و آسیای پیشرو " را بیان داشت .

در آنزمان ویلهلم دوم چون سیمای کبیری جلوه گری میکرد ولی درحقیقت امری چیزی جز آدمک برفی در زیر اشعه آفتاب بهاری نبود چندی نگذشت که این سردسته مرتجع با تنوری ارتجاعی خود بدون اینکه اثری از خود باقی بگذارد آب گشت و از میان رفت ، در صورتیکه لنین کبیر و ایده درخشان وی تا ابد جاویدان است . از آنزمان 50 سال سپری شده است . امپریالیزم اروپای باختری و آمریکای شمالی بیش از پیش پوسیده تر و ارتجاعی تر شده و روزهای اخیر عمر شان فرا رسیده است . ضمناً توفان انقلاب که آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین را فراگرفته از زمان حیات لنین بمراتب سهمگین تر شده است . خارج از تصور انسان است که درست در همین هنگام باز کسانی یافت میشوند که میکوشند نقش ویلهلم دوم را بازی نمایند . این درست به استهزاء گرفتن تاریخ است .

جان گرفتن رویونیسم کهنه در شکل نوین

سیاست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسئله ملل مستعمره چیز تازه ای جز همان سیاست ور شکسته شدن رویونیستی انترناسیونال دوم نیست . فرق بین آنها فقط اینست که رویونیسم انترناسیونال دوم به استعمار کهن امپریالیزم خدمت میکند و رویونیسم معاصر به استعمار نوین امپریالیزم خدمت میکند .

رویزیونیستهای کهن با استعمار کهن هماهنگ بودند و خروشف هماهنگ با استعمار نوین است . قهرمانان انترناسیونال دوم بنمایندهای برنشتین کائوتسکی مدافع سلطه استعماری کهن امپریالیزم بودند . آنها آشکارا اظهار میداشتند که سلطه استعماری مترقی است و برای مستعمرات " تمدن عالی ببار آورده " و " نیروی مولده مستعمرات را پیشرفت داده است " . آنها حتی میگفتند که لغو مستعمرات " بمعنی بازگشت دوران وحشی گری است " .

در این مورد خروشف با رویونیستهای کهن فرق دارد . او جسارت دارد که سیستم استعمار کهن را مورد لعنت قرار دهد .

چرا خروشف دارای این چنین جرأت بزرگی است ؟ علت آن اینست که لحن امپریالیزم دیگر تغییر کرده است .

پس از جنگ دوم جهانی امپریالیستها در زیر ضربات دوگانه انقلابهای سوسیالیستی و انقلاب های آزادیبخش ملی مجبور به درک این موضوع شدند که " اگر کشورهای با خنتر تلاش کنند وضع موجود استعمار را حفظ

درست بدین جهت است که خروشف با استعمارگران نوین هم آواز شده است. او از یکطرف ضمن پرده پوشی استعمار نوین تبلیغ میکند که گویا "استعمار دیگر از بین رفته است" و از طرف دیگر به ملل ستمدیده نصیحت میکند که استعمار نوین را بپذیرند. او بطور خستگی ناپذیر در باره این موضوع تبلیغ میکند که ملل ستمدیده با اجرای باصطلاح "همزیستی مسالمت آمیز" با امپریالیزم متمدن میتواند "اقتصاد ملی خود را بسرعت پیشرفت داده"، "اعتلای سریع نیروی تولیدی را تامین نمایند" و "بازار داخلی کشورهای ستمدیده میتواند بطور غیر قابل مقایسه بسط و توسعه یابد" و این کشورهای ستمدیده بنوبه خود "میتوانند مواد خام و محصولات و کالاهای گوناگون بیشتری که برای اقتصاد کشورهای صنعتی رشد یافته لازم است فراهم نمایند" و درعین حال در نتیجه سطح زندگی اهالی کشورهای کاپیتالیستی رشد یافته بطور قابل ملاحظه ای میتواند ارتقاء یابد.

خروشف نیز فراموش نکرده است که از زرادخانه رویزیونیستهای انترناسیونال دوم سلاح زنگ زده و از کارافتاده بریابند.

مثلا: رویزیونیستهای کهن علیه جنگ آزادیبخش ملی اقدام مینمودند و توصیه میکردند که مسئله ملی "تنها میتواند از طریق موافقت های بین المللی" و "در حالت مسالمت آمیز حل شود". خروشف در این زمینه خصوصا از رویزیونیستهای انترناسیونال دوم ارثی برده و طرفدار "دفن آرمان سیستم استعمار میباشد". رویزیونیستهای کهن به مارکسیست های انقلابی حمله کرده به آنها افتراء میزدند که گویا "بلشویسم ماهیتا یک نوع سوسیالیزم جنگ طلبانه میباشد" و "انترناسیونال کمونیستی خیال واهی دارد که آزادی کارگران میتواند بکمک سرنیزه های ارتش سرخ پیروز مند جامه عمل بپوشد و برای انجام انقلاب جهانی جنگ نوین جهانی لازم است"، آنها همچنین شایعه پخش میکردند که از چنین موضع "خطر فوق العاده بزرگ جنگ جدید جهانی سرچشمه میگردد". عباراتی که امروزه خروشف بآن حزب کمونیست چین و سایر احزاب برادر مارکسیستی - لنینیستی را به باد افتراء گرفته درست همان عباراتی است که رویزیونیستهای کهن در زمان خود با استفاده از آن به بلشویک ها تهمت میزدند. مشکل است که در بین آنها فرقی پیدا کرد.

باید گفت خروشف در خدمت به استعمار نوین امپریالیزم از رویزیونیستهای کهن در خدمت به استعمار کهن امپریالیزم دست کمی ندارند.

لنین خاطر نشان ساخت که سیاست امپریالیستی جنبش بین المللی کارگری را بدوجریان انقلابی و اپورتونیستی تقسیم میکند. جریان انقلابی در صف ملل ستمدیده قرار میگردد و علیه امپریالیستها و استعمارگران مبارزه میکند و در نقطه مقابل آن جریان اپورتونیستی دست پرورده امپریالیستها و استعمارگران قرار دارد که امپریالیست ها و استعمارگران پسمانده خود را از سود کلانی که از مکیدن خون خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات به چنگ میآورند جلوانها میاندازند و این اپورتونیستها در صف امپریالیستها و استعمارگران ایستاده و علیه انقلاب های رهایی بخش ملل ستمدیده مبارزه میکنند.

تقسیم جنبش کارگری بین المللی به جریانات انقلابی و اپورتونیستی که لنین متذکر میشود، اکنون نه تنها در جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری پدید آمده بلکه در کشورهای سوسیالیستی که پرولتاریا در راس حکومت قرار دارد نیز مشاهده گردیده است.

تجربیات تاریخی نشان میدهد که جنبش آزادیبخش ملی برای بدست آوردن پیروزی نهایی باید اتحاد استوار با جنبش انقلابی کارگری برقرار نماید و درعین حال باید بین خود و جریانی رویزیونیستی که به امپریالیزم و استعمار خدمت میکند و مرزبندی دقیق نماید و مصممانه تأثیرات رویزیونیسم را نابود سازد.

تجربیات تاریخ گواه برآنست که جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری اروپای باختری و امریکای شمالی برای دست یافتن به پیروزی باید اتحاد فشرده ای با جنبش آزادیبخش ملی در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین برقرار سازد. و با جریان رویزیونیستی مرزبندی دقیق نماید و تأثیرات آنرا با قاطعیت ریشه کن کند.

در صفوف جنبش کارگری بین المللی رویزیونیستها عمال امپریالیزم میباشد. لنین میگوید: "مبارزه علیه امپریالیزم اگر رابطه ناگسستگی با مبارزه علیه اپورتونیسم نداشته باشد عبارت تو خالی فریبنده ای بیش نیست". (کلیات لنین "جلد 22، صفحه 288 چاپ روسی) پس امروز مبارزه علیه امپریالیزم و استعمار نوین و کهن نمیتواند با مبارزه علیه مدافعین استعمار نوین پیوند فشرده ای نداشته باشد.

هرچه هم امپریالیزم بکوشد نقاب بر چهره زند، هرچه هم مذبحخانه مقاومت کند، هر قدر هم مدافعین استعمار نوین به آرایش استعمار نوین بپردازند و بدان خدمت کنند، امپریالیزم و استعمار نمیتواند از نابودی جبری خود اجتناب نماید و نمیتواند سیرظرفنمون انقلابیهای آزادیبخش ملی را متوقف سازد. مدافعین استعمار نوین سرانجام با ورشکستگی نهایی مواجه خواهند گشت.

پرولتاریا ی سراسر جهان و ملل ستمدیده متحد شوید؛